مقایسه ادبی تأثیرپذیری ادبیات اسپانیا از زبان فارسی

علی فیض‌الهی *

استادیار زبان و ادبیات اسپانیایی، دانشکدهٔ زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۳/٦، تاریخ تصویب: ۹۲/۹/۲۰)

چکیده

ادبیات تطبیقی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات ادبی به شمار می‌رود که هدف آن مقایسهٔ آثار یک ادبیات با دیگر آثار ادبی می‌باشد. با توجه به گرایش‌هایی که اخیراً این شاخه ادبی پیدا کرده یعنی قطب تاریخی و قطب نظری، بنابراین نیاز به مطالعات جدید در زمینه‌های دیگر روز به روز بیشتر احساس می‌شود که یکی از این زمینه‌ها مطالعات ترجمه و زمینه‌های وام‌گیری و وام‌دهی است و نیز بررسی تأثیرپذیری ادبیات از یکدیگر می‌باشد. قدمت ادبیات تطبیقی در اسپانیا به قرن ۱۱ میلادی و یا حتی پیش‌تر از آن یعنی به زمان حملهٔ اعراب به اسپانیا در قرن هفتم باز می‌گردد. ولی قرن یازدهم از آن جهت حائز اهمیت است که از یک سو ادبیات نوشتاری اسپانیا بوجود آمد و از سوی دیگر اولین آثار به زبان کاستیلا (زبان فعلی اسپانیا) توسط اولین شاعر اسپانیایی یعنی گونزالو د برسئو[1] به رشتهٔ تحریر درآمد و اولین مطالعات ادبیات تطبیقی در اسپانیا با آمیخته شدن ادبیات عرب (و فارسی) با ادبیات اسپانیا بوجود آمد. در این مقاله سعی شده ضمن گردآوری متون مختلف در زبان اسپانیایی که تحت تأثیر ادبیات فارسی بوجود آمده‌اند با استفاده از روش تجزیه و تحلیل و بار معنایی برخی از صورت‌های ساخت‌واژی در فارسی و اسپانیایی، به اثبات نظریهٔ تأثیر و وام‌گیری ادبیات اسپانیایی از ادبیات فارسی در این زبان پرداخت، ضمن این که از زبان عربی نیز به عنوان زبان عامل و واسطه نیز هرجا که نیاز بوده استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: جایگزینی، ادبیات تطبیقی، اندلس، اسپانیای اسلامی، ادبیات فارسی.

* تلفن: ٦۱۱۱۹۱۱۳-۰۲۱، دورنگار: ۸۸٦۳٤۵۰۰-۰۲۱، E-mail: afeiz@ut.ac.ir

1- Gonzalo de Berceo

مقدمه

قرن ۱۹ شاهد شکوفایی و رشد شاخه‌ای از مطالعات ادبی بود که بعدها به نام تاریخ ادبی شناخته شد. این شاخه با توجه به ماهیتی که داشت، به طور کلی به مطالعهٔ سیر تاریخی ادبیات و به طور مختص به مطالعهٔ تاریخ فرهنگ ادبی می‌پردازد که در کنار آن گاهی نیز به مطالعهٔ سبک می‌پردازد که منجر به ایجاد روش جدید مقایسه‌ای در سبک گردید.

دربارهٔ ادبیات تطبیقی، تعاریف بسیاری وجود دارد و هر نظریه‌پرداز و یا مکتبی به فراخور دید و نگرش خود به موضوع، تعریف و یا تعبیری از این مسئله ارائه داده است. ولی شاخه‌ای از ادبیات است که پس از سه شاخهٔ اصلی مطالعات ادبی یعنی نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و تاریخ ادبیات بوجود می‌آید به عبارتی می‌توان گفت که نتیجه سه شاخه قبلی علم ادبیات است. به عنوان مثال بسنت[1] ادبیات تطبیقی را این‌طور تعریف نمود:

«ادبیات تطبیقی عبارت است از مطالعهٔ متون بین فرهنگی [...] مطالعه‌ای بین رشته‌ای که به مقایسهٔ ادبیات دو طرف با استفاده از الگوهای ارتباطی در واحد زمان و فضا می‌پردازد... (بسنت ٤٥).

پوییدو تیرادو Pulido Tirado اذعان می‌دارد که در اسپانیا ادبیات تطبیقی تا اوایل دههٔ ۸۰ چندان مطرح نبوده، گرچه کارها و مطالعاتی در این زمینه انجام پذیرفته است، ولی تمایل ادبیات تطبیقی اسپانیا بیشتر به سمت مطالعهٔ سبک و تاریخ ادبی بوده. از نظر این پژوهشگر ادبیات تطبیقی، اسپانیا کار خود را با مطالعهٔ نظام‌مند ویژگی‌های نظری شروع و سپس به مطالعهٔ ویژگی‌های فراملی متن پرداخت و در نهایت، به خط مشی اعضای تشکیل دهندهٔ حلقه زبانی پراگ، مکتب Tartu مسکو (نشانه‌شناسی فرهنگی که تحت تأثیر ساختارگرایان و فرمالیست‌های روسی قرار دارد)، منظورشناسی ادبی، نظریه‌های انتزاعی ادبی و نظریه چند سامانی (polisistema) ملحق شد.

از نقطه نظر کلودیو گیین Cludio Guillen، یکی از نظریه‌پردازان ادبیات تطبیقی، این رشته از ادبیات عبارت است از مطالعهٔ ادبیات در سطح و مفهوم فراملی آن و نه در سطح بین‌المللی، چرا که خاستگاه ادبیات تطبیقی نه ادبیات ملی است و نه رابطه‌ای که بین آن‌ها می‌تواند وجود داشته باشد. در ادبیات تطبیقی ما به بررسی روابط و تأثیر ادبیات ملل مختلف بر یکدیگر با توجه به ترجمه‌ها و نگرش‌های آن‌ها می‌پردازیم (گیین ٣٤).

1- Bassnett

تاریخچهٔ مطالعات ادبیات تطبیقی اسپانیا به قرن ۱۱ میلادی باز می‌گردد، چرا که در این قرن به موازات ادبیات کلیسایی، ادبیات دیگری بوجود آمد، البته به نظم، که سرایندهٔ آن‌ها را خارچاس می‌نامیدند. تبحر خارچاس‌ها در تلفیق اشعار حماسی- عاشقانه و لاتین با اشعار عربی و یا عبری بود و بدین ترتیب تصنیف‌های عاشقانه‌ای می‌ساختند که به آن‌ها موشحات گفته می‌شد و در سر هر کوچه و برزن می‌خواندند. بنابراین خارچاس‌ها به عنوان اولین پدیدآورندهٔ آثار مکتوب ادبیات تطبیقی به زبان رومانس در اسپانیا بودند. بنا به گفتهٔ تاریخ‌نگاران عرب قرون وسطا، شاعران اندلسی (به ویژه مقدم بن مؤفا یا محمد ابن محمود و شاعران کوردوبایی اهل کابرا، که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم زندگی می‌کردند) نقشی اساسی در بوجود آمدن سبک موشحات ایفا کردند، آن‌ها نوعی از وزن و آهنگ رومانس را به تبعیت از اشعار فارسی وضع کردند که شامل چند مصرع با پنج یا شش بیت می‌شد، که در چهار یا پنج بیت اول، هم قافیه بودند، ولی دو بیت آخر با مصراع اول شعر بعدی هم قافیه می‌شدند و بدین ترتیب یک وزن دوگانه بین بیت‌های شعر ایجاد می‌کردند. در اشعار موشحات که توسط خارچاها سروده می‌شد، ضمن حفظ ارتباط موضوعی سعی می‌شد وزن آخر تمامی بیت‌ها آهنگین باشد که این ویژگی، از صنایع ادبی خارچاها به شمار می‌رود. علیرغم آثار غنی موجود در ادبیات این کشور، ادبیات تطبیقی هیچ گاه تا همین اواخر به صورت یک رشته و یا میان رشته‌ای مطرح نشده. چرا که در اسپانیا آموزش ادبیات، فقط به زبان‌های ملی محدود شده بود. به عبارتی می‌توان گفت که همیشه یک نارسیسم (خودشیفتگی) فرهنگی در میان اسپانیایی‌ها وجود داشته است. به همین دلیل مطالعات اسپانیایی‌ها، بنا به نظر پژوهشگر آلمانی اسپیتزر، اسپانیایی محوری یا خود محوری اسپانیایی خوانده می‌شود. این خود محوری اسپانیایی در آثار نویسندگان این کشور آنقدر بارز بود که امکان انجام مطالعهٔ تطبیقی بدون مطالعهٔ ادبیات مدرن را نمی‌داد، البته این مهم طی سال‌های کمی صورت گرفته است و اسپانیایی‌ها متوجه شده‌اند که بایستی به مطالعهٔ ادبیات انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و غیره نیز جهت انجام مطالعات در زمینهٔ ادبیات تطبیقی اقدام کنند.

بحث و بررسی

شعر

شعر همیشه در ادبیات اسپانیای مسلمان جایی برتر داشت. لیکن از پایان قرن نهم، شعر «عرب- اندلسی» به دو شاخهٔ مجزا تقسیم شدند: یکی در قالب کلاسیک- قصیدهٔ سنتی بازتاب

یافت که ترکیبی فصیح، کوتاه و خشک با ساختاری تک قافیه‌ای بود «که عرب‌های شتر سوار و بیابانگرد پیش از اسلام، زندگی بادیه‌نشینی، عشق و رنج‌هایشان را در آن باز می‌گفتند». (آلوارو ۸۹)

و دیگری شعر غنایی اسپانیای مسلمان muajaja – zéjel که در زبان عرب، اما با بیان و شکل غیر عرب‌اند. زجل[۱] و موشحات دو صورت از یک شعر عامیانه‌اند که با موسیقی و رقص همراهند و به احتمال زیاد ریشه در ترانه‌هایی دارند که los mozárabes اندلس بر اساس سنت‌های آواز و رقص دوران خلافت اندلس ساخته بودند. زجل نوعی آواز مردمی است که با بانگ بلند و همراه با ساز به صورت دسته جمعی در کوچه و بازار خوانده می‌شد و ترکیبی از موسیقی و شعر است که شکل رباعی دارد، یعنی سه مصرع آن قافیه‌ای هماهنگ و یک مصرع قافیه‌ای جداگانه دارد. موشحات[۲] نیز بمانند زجل است با این تفاوت که از صنایع ادبی بیشتری برخوردار است. این نوع شعر در فارسی ترجیع‌بند گفته می‌شود و منوچهری استاد بزرگ هنر ترجیع، تأثیر زیادی در این نوع از ادبیات دارد و طبق مستندات موجود، شاعران اسپانیایی که به دستور آلفونسوی دهم پادشاه وقت اسپانیا در سرزمین شرق به جستجوی اشراق و حکمت بوده‌اند، به این شاعر برمی‌خورند و پس از آشنایی با آثار وی نسخه‌ای از نوشته‌های او را به اندلس اسلامی می‌برند و آنجا توسط مترجمان به زبان کاستیلا ترجمه می‌شوند و دست به دست بین شاعران آن دوره اندلس می‌گردد. این شاعردر قرن ۵ هجری می‌زیسته است (گارولو ۱۹۹۸).

نمونهٔ بارز دیگر، «مقامات» بدیع‌الزمان همدانی (۹۶۹– ۱۰۰۸) ادیب ایرانی است که در تاریخ نثر عرب یک نقطهٔ عطف به شمار می‌رود، زیرا در برابر کلاسیسیسم سنتی، یک سبک نوینی از مقاله‌نویسی را وارد نثر عربی می‌کند که این نثر بعدها به اندلس می‌رسد و وارد زبان اسپانیایی می‌شود. مقامات بر ادبیات اسپانیا به ویژه ادبیات پهلوانی (Picaresca) تأثیر بسزایی داشته است و در آن قهرمانان مقامات اندلسی را picaro یا قهرمانان ادبیات پهلوانی قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی اسپانیا داشته‌اند. لازاریو د تورمس El Lazarillo de Tormes به دفعات با مقامات حریری، و ابوزید ولگرد با لازاریو شخصیت رمان اسپانیایی picaro مقایسه شده است.

۱– Zejel، بانگ، آواز، گونه‌ای شعرنو که با واژه‌های عامیانه سروده می‌شود، بیشتر به ریخت چهارپاره، است که مصراع در چهارم، چهارپاره‌ها یک روی تکرار می‌شود.

۲– Movasah آراسته شده. صنعتی در شعر که از حرف نخست و یا میانهٔ مصرع‌ها نامی و یا مثلی به دست می‌آید.

لوسه لوپز بارالت Luce López Baralt در این باره می‌گوید:

«... بدین ترتیب گروه سخن سرایان تازه‌ای در اسپانیا به میدان آمدند که غزل‌های زیبای آن‌ها در قرن بیستم الهام بخش فدریکو گارسیا لورکا شاعر معروف اسپانیا قرار گرفت و اشعار بسیار زیبای سخنواران عرفانی ایران چون مولوی و حافظ و «مقامات» بدیع‌الزمان همدانی و شاگردان او را در هم آمیختند و سبک ادبی نوینی به نام پیکارسکا Picaresca پدید آوردند که ضمن مقام خاصی که در تاریخ ادبیات اسپانیا دارد، نقش خاص ادب پارسی را در آن نمی‌توان نادیده گرفت» (*تأثیر اسلام در ادبیات اسپانیا* ۷٤)

گلچین اشعار حماسی سنتی در اوایل قرن ۱۵ از طریق استادان موسیقی که تصنیف‌ها را به صورت چند صدایی در آثار خود استفاده می‌کنند و باعث گسترش و ترویج آن‌ها در شبه جزیره می‌گردند و نیز موسیقی فلامینگو حفظ شده و تا به امروز رسیده است که از این دسته می‌توان به «تصنیف‌های آهنگین قصر» (اواخر قرن ۱۵) که در مجموعه تصنیف‌های «ارناندو دل کاستیلو» (والنسیا ۱۵۱۱) از آن‌ها به کرات استفاده شده اشاره کرد که با استفاده از آن‌ها در گروه‌های کرخوانی باعث جاودانه شدن حضور این ترانه‌ها در آثار تئاتری، موسیقی و حتی در مجموعهٔ ضرب‌المثل‌ها شده و ارتباط این نوع از ادبیات با مردم را بدعت گذاشت.

در همین اثناء برخی از نویسندگان مسلمان و یهودی به توسعهٔ شکوفایی ادبی شبه جزیره ادامه می‌دادند که در بین مسلمانان می‌توان از ابن بسام[1] نام برد که به شدت تحت تأثیر ادبیات پارسی بود و گزیدهٔ ادبیات اندلسی را گردآوری کرد و یا ابن کوزمان[2] مؤلف اثر برجستهٔ کلکسیون اشعار زجل و یا ابن باجه ساراگوسایی[3] شاعر و فیلسوف و به باور برخی خالق صورت شعری زجلی و یا ابن طفیل مؤلف کتاب *خودآموز فلسفه* اثری برجسته که اثرات و تأثیر آن در کتاب رابینسون کروزوئه کاملاً مشهود است؛ و یا ابن عربی شاعر عارف و مؤلف اشعار مؤخخه و یا ابن رشد (۱۱۹۸–۱۱۲٦) مترجم و مفسر آثار ارسطو. یهودیان نیز در این دوران نویسندگان برجسته‌ای چون: موشه ابن عزرا (۱۱۳۵–۱۰۵۵) شاعر گرانادایی که یکی از برجسته‌ترین شاعران عصر طلایی ادبیات عربی– اسپانیایی به شمار می‌رود، ولی در مجموع

۱– Ibn Bassam: شاعر و نویسنده، در سدهٔ سوم می‌زیست. هجوهای کوتاه و نیشدار او در بارهٔ همهٔ بزرگان بود، او حتی درهجوسرایی‌هایش به پدر و مادر خود می‌تاخت. او گاهی نیز هجو سروده‌هایش را به دیگران منتسب می‌کرد.

2 –Ibn Kuzmán

3- Ibn Badjet Zaragoza

ارتباط فرهنگی و ادبی عمیقی بین سه فرهنگ موجود شبه جزیره (عـرب، یهـودی و مـسیحی) وجود نداشته و بنا به گفتهٔ محققان تأثیرات متقابل و الهامات از یکدیگر نیـز یکـسان نبـود. در کاستیلا و لئون هنوز اثر ادبی به زبان لاتین خلق نشده بـود، اگرچـه هـر روز شـواهد و آثـاری مبنی بر وجود یک سنت سینه به سینه خلق آثار ادبی غنایی و احتمالاً حماسی یافت می‌شد.

خارچاها و اشعار غنایی سنتی

در کنار ادبیات کولتا colta که مختص مؤلفانی بود که در بطن کلیسا و صومعه‌هـا تربیـت شده و بزرگ شده بودند، ادبیات دیگری نیز وجود داشته است که نسل به نسل منتقل شده بود که اولین آثار آن تصنیف‌های فلکلوریک‌اند. تلاش محققان برای یافتن سرآغاز و خاستگاه ایـن تصنیف‌ها ره به جایی نبرده: همهٔ مردم این تصنیف‌ها را زیر لب زمزمه مـی‌کردنـد و ایـن نـوع بیان، سینه به سینه از پدر به پسر می‌رسد و در جایی ثبت نمی‌شود مگر در مـوارد خاصـی. در رابطه با آنچه که؛ غرب در سده‌های میانی با یکدیگر مرتبط بودند مـی‌تـوان گفـت کـه اشـعار غنایی عامیانه (فلکلور) زمانی در کاستیلای اسپانیا به وجود آمدند که این زبان با زبـان دیگـری تلفیق شد و از ریتم‌ها و وزن و قافیه تصنیف‌ها چنین بر مـی‌آیـد کـه تـأثیر بـسزایی از اشـعار فارسی به زبان عربی و سپس به زبان اسپانیایی منتقل شده است. این تأثیر پذیری در حدی بود که در قرن ششم سزار اسقف آرس (مرگ در سال ٥٤٢) این اشعار و تصنیف‌هـا را «شـیطانی» خواند وخواندن آن‌ها را بین مردم ممنوع اعلام کـرده بـود، قـرن بعـد انجمـن مـذهبی شـالون (٦٥٤-٦٣٩) این اشعار را مبتذل و زننده خواند و دست به سانسور آن‌ها زد. ولی واضح اسـت که اصرار کلیسا در ممنوع کردن تصنیف‌های عامیانه موفقیت‌آمیز نبوده و حماسـه‌هـای عامیانـه روز به روز قوت بیشتری می‌گرفتند. شخص کـارلومگنو پیمـان نامـه‌ای در سـال ۱۷۸۹ منتـشر ساخت که طی آن آزادی مادران روحانی را محدود می‌کرد و در آن اعلام داشته بود که: «هـیچ مادر روحانی و زیردستان آن حق خروج از صومعه بدون مجوز را ندارد، و تحت هیچ شرایطی حق نوشتن تصنیف‌های عاشقانه و فرستادن آن‌ها به بیرون از صومعه را ندارند».

تصنیف‌های حماسی عامیانه در تمام دوران‌ها و در تمـام مکـان‌هـا توسـط زنـان خوانـده می‌شد و شواهد برجا مانده، دال بر این نکته‌اند که از قرن دهم به بعد شـروع بـه گـسترش در غرب کرده‌اند.

خارچاها، موشحات، زجل‌ها

خارچاها بر طبق شواهد موجود اولین و قدیمی‌ترین اشعار حماسی می‌باشند که نیمی عربی نیمی لاتین و با وزن و ریتم عربی- فارسی سروده می‌شدند که در آن‌ها وجود واژگان فارسی بسیاری به چشم می‌خورد، ضمن این‌که از نظر ریتم و وزن تابع اشعار شاعران ایرانی آن دورانند. خارچاها در واقع اشعار کوتاهی‌اند که در آخر برخی از آن‌ها قافیه تکرار می‌شود که به اسم موشحات شناخته شده‌اند و سرایندگان آن‌ها - جز تعداد انگشت‌شماری - در اواسط قرن ۱۱ و اواخر قرن ۱۲ می‌زیستند و معاصر شاعران لاتین بودند.

¡Ven, ya sahhara!
Alba k´est con bel vigore
Kando vene pidi amore.
Si queres como bono mib,
Béyame ida *l_nazma duk;*
Bokella de habb al_muluk
…
¡Mamma, ayy habibi!
So *l_yummella Saqrella*
El collo albo
E bokella *hamrella. (*Angel del Rio:5, 1954)

نمونه‌ای از این نوع اشعار است بنا به گفته تاریخ‌نگاران عرب قرون وسطا، شاعران اندلسی به ویژه مقدم بن مؤفا یا محمد ابن محمود، شاعران کوردوبایی اهل کابرا، که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن ۱۰ زندگی می‌کردند و سفرهایی به ایران و بغداد داشتند و با شاعران ایرانی و عربی آن دوران آشنایی داشتند و نقش اساسی در بوجود آمدن سبک موشحات ایفا کردند، آن‌ها نوعی از وزن و آهنگ عاشقانه‌ای را وضع کردند که شامل چند مصرع دارای پنج یا شش بیت می‌شد، در هر بیت، چهار یا پنج بیت اول ، هم قافیه بودند، و بیت و یا دو بیت آخر با مصراع اول شعر بعدی هم قافیه می‌شدند و بدین ترتیب یک وزن دوگانه بین بیت‌های شعر ایجاد می‌کردند، بدون شک این از ویژگی‌های منحصر به فرد موشحات‌ها بود که به همین نام هم خوانده می‌شدند، یعنی «تزیین شده با نوعی کمربند دو رو».

نامگذاری و استفادهٔ استعاری از واژه‌هایی که چنین بیانگر عظمت و شکوه است و سبک

شعر به تشبیه نمودن کمربند (که با دو رشته مروارید و سنگ‌های گرانیت تـزیین شـده اسـت) خود همین اشارات و ظرایفی است که به واسطهٔ آن‌ها ویژگی نـوع شـعری موشـحات را بیـان می‌کنند و نتیجهٔ جامعه‌ای ست با ظرافت طبع و بسیار نزدیـک بـه «روش» ادبـی جـاری در آن زمان. موشحات نتیجهٔ برخی از تغییرات و انحرافاتی از سبک و روش معمول اشـعار پارسـی-عربی کلاسیک آن دوران است، که بر اساس قصیده‌های بلند تک هجایی و بلند یا کوتاه بـودن سیلاب تقسیم می‌شدند. در برابر این سبک رایج و مردمی، سبک موشحات ظهور مـی‌کنـد کـه به قافیه‌هایی تقسیم می‌شد با ابیات کوتاه و تغییرات آوایی که امکان وجـود یـک sustrato (بـا ویژگی و منشأ نامشخص) را محرز می‌سازد که منجر به تغییر و اصـلاح سـبک اشـعار عربـی-پارسی گردید.

اشعار موشحات توسط خارچاها سروده می‌شد: وزن آخر تمامی بیت‌هـای آخـر بـه وزن آهنگینی ختم می‌شد که از صنایع ادبی خارچاهـا بـه شـمار مـی‌رفـت، ضـمن ایـن‌کـه ارتبـاط موضوعی نیز با دیگر ابیات نداشـت و در آن‌هـا حـضور یـک فعـل «صـرف شـده» بـه چـشم می‌خورد.

خارچاها بدین ترتیب، پایه و اساس اشعار خود را بر موشحات بنا کردند. اگـر بیندیـشیم که خارچاها قبل از موشحات بودند، مـی‌بایـستی در برابـر نمونـه‌هـای حماسـی سـنتی از نـو پهلوان‌گری در این آثار باشیم؛ و چنانچه عکس این قضیه را در نظر بگیریم و اینگونه اسـتدلال کنیم که خارچاها نتیجهٔ کار شاعران عرب، پارسی و یا عبری بوده‌اند کـه بـه سـبک موشـحات شعر می‌سرودند باید اذعان نمـود کـه برخـی از خارچاهـا بـه طـور مـستقل و فـارغ از سـبک موشحات به سرودن اشعار خود می‌پرداختند، ضمن این که برخی دیگر، بدون شـک، دنبالـه‌رو سبک موشحات بودند و به تقلید از آن ها و متون قبل از خود پرداخته‌اند.

همزمان با ظهور موشحات در اندلس سبک دیگر شعر با ویژگی عامیانه بوجود آمد که بـه نام زجل نامگذاری شد، به طور کلی زجل به زبان عربی با ترکیبی از واژگان پارسـی، عربـی و لاتین به زبان عامیانه نگارش شده که خواندن آن‌ها نظـم و قافیـه اشـعار شـاعران ایرانـی را در ذهن تداعی می‌کند و به نسبت موشحات دارای سبک روایتی تر و هجوآمیزتر اسـت و از نظـر ساختار بیتی بسیار شبیه به ترکیب اشعار نوع سنتی دیگر گویش‌های زبانی است، یعنی در ابتـدا یک ترجیع بند دارد، سپس سه بیت هم وزن، یک بیت برگشتی (و دوباره، یک ترجیع‌بند و الیٰ آخر. زجل فاقد سبک خارچا است.

منشأ زجل مشخص نیست، ولی در مدارک و مستندات همواره نـام شـاعران کوردوبـایی

مقدم ابن مؤفا و محمد بن محمود (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم) بـه عنـوان دو شـاعر بنیان‌گذار سبک زجـل و موشحات نام برده شده‌اند. اگرچـه ابیـات سـبک زجـل در برخـی از نقالان پروونزالی قرن ۱۲ دیده می‌شود که می‌تواند این مسئله به عاریت گرفتن سـبک زجـل از دنیای مسلمانان بوده باشد، که البته، فرضیه وجود یک سبک و زبان غالب تارتـا لاتینـی را نیـز باید به تمامی این فرضیات افزود.

بر اسـاس شـواهد و مـستندات مـضمون تـصنیف‌هـای خارچاهـای لاتـین ویـژهٔ اشـعار عاشقانه‌اند که از زبان یک زن رنج دیده بیان می‌شوند و از غیبت معشوق خود شکایت به پیش مادر می‌برد و با وی از رنج و عذابی که به خاطر عشق و عاشق بودن می‌کشد، سخن می‌گویـد. شباهت آشکار موضوعی بین تصنیف‌های دوستانه خارچاها و اشعار ایرانـی آن زمـان بـه‌طـور کامل محرز است، اگرچه باید خاطرنشان ساخت که زبان گفتار به کلی متفاوت اسـت، چراکـه در سبک خارچاها از «عشق در برابر احساسات غمگین صحبت بیان مـی‌آیـد و بـدین ترتیـب، عملکرد هیجانی و عواطف شدید زن در این گونه از اشعار نظر بسیاری از منتقدان را بـه خـود جلب کرده و به مقایسهٔ آن دیگر سبک‌های شعر اروپا نظیر: داستان‌های حماسی سنتی کاسـتیلا و غیره پرداخته‌اند. در تمامی موارد، به این نتیجه رسیدند که اختلافـات فاحـشی بـین سـبک و مضمون خارچاها و دیگر سبک‌های حماسی لاتین در اروپای غربـی وجـود دارد کـه نـه فقـط نتیجهٔ وجود یک زبان و سبک غالب در اسپانیای آن دوره بوده بلکه واژگان مـورد اسـتفاده نیـز که از برخی از متون بر جای مانده مبرز وجود رابطهٔ غیر قابل کتمـانی بـین پرووونـزال سـنتی و اندلسی با دنبای ایرانی – عرب است.

ولی نفوذ ادبیات ایران در شبه جزیرهٔ ایبری به دوران قبل از تسلط دراز مسلمانان بر ایـن شبه جزیره برمی‌گردد، به طوری که مایکل مک کلاین در کتاب *اسپانیا و ایران* اعلام می‌کند که «... وقتی از مناسبات میان ایران و یا از نفوذ ایران در اسپانیا سخن بـه میـان مـی‌آیـد، بـسیاری کسان فوراً به عناصری می‌اندیشند که در دوران دراز تسلط مسلمانان وارد شـبه جزیـره ایبـری شده است. لیکن واقعیت این است که هم این روابط و هم ایـن نفـوذ بـسیار پـیش از تـصرف عرب‌ها در اسپانیا وجود داشته و بعد از پایان این تصرف نیز دوام یافتـه اسـت». (مـک کلایـن ۹۲)

اشعار حماسی

اشعار حماسی بدون شک یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد سبک شعر قرون وسـطا بـه

شمار می‌روند، چراکه از همان ابتدای ظهور این نوع شعر، ویژگی کاملاً متمایز حفظ شده از این دوران تا تغییرات و اصلاحاتی که در دورهٔ دوم قرون وسطا متحمل شده دیده می‌شود، انگیزهٔ اصلی این گونه از اشعار، اطلاع‌رسانی و جارزنی در بین مردم بوده، و بارها به دلیل ویژگی عمومی بودنش، به ابزار قوی در ید قدرت دستگاه‌های تبلیغاتی سیاسیون تبدیل شده است، مباحث این نوع از اشعار را به سه بخش کلی می‌توان تقسیم کرد: دنیای فئودال‌ها و سربازان، دنیای صومعه‌ها و صومعه‌نشینان و طبقهٔ اشراف و سرمایه‌دار.

منشأ اشعار حماسی دارای ویژگی‌های عینی و واقع‌گرایانه است که به روش‌های متفاوتی بیان می‌شوند و در همین اثناء جنبه‌های دیگر را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. اشعار حماسی را می‌توان اشعار روایتی به شمار آورد چراکه از اهداف آن، بمانند متون روایتی، «نمایش و نقل کارهای به وقوع پیوسته و یا در حال وقوع» است؛ که در این زمینه می‌توان آن را به مانند یک منبع انتقال دهندهٔ واقعیات و یا حداقل بخشی از آن به شمار آورد، این نکته باعث می‌گردد که این نوع از اشعار ویژگی عینی داشته باشند که در این بارهٔ از دیگر اشعار متمایز می‌شوند. یکی از ویژگی‌های متمایز کننده در اشعار حماسی جنبهٔ تصریحی بودن آن است به عبارتی «به توصیف یک روند کند و نامشخص که منجر به کسب ارزش‌های جدید می‌شود، نمی‌پردازد»، بلکه هدف آن توصیف دفاع و پیروزی ارزش‌هایی است که به طور جمعی به دست آمده و نتیجهٔ مبارزات قهرمانان جنگ (با دید مثبت) و دشمنان آن‌ها (با دید منفی) می‌باشد. این ویژگی تصریحی منجر به «عینی بودن» حماسه‌هایی می‌شود که در واقع منشأ آن به شمار می‌روند که ریشه در تاریخ سنتی دارد که آحاد مردم آن را به عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفته‌اند.

پیوندهایی که میان اشعار حماسی و تاریخ و یا افسانه همانطورکه در شاهنامهٔ فردوسی نیز به چشم می‌خورد، به طور واقع‌گرایانه‌ای منعکس می‌شوند: در این نوع از اشعار، یک همگونی بسیار ظریفی بین عناصر مرتبط با زندگی شخصیت‌ها دیده می‌شود که الهام گرفته از نمونهٔ واقعی است که به هنگام خلق شعر وجود خارجی داشتند. با این وجود باید اذعان داشت که در این جابجایی واقعیت نمونهٔ به دست آمده بسیار حجیم تر از نوع اصلی آن است به طوریکه ارزش‌ها و صداقت قهرمانان همواره به صورت مافوق بشری نمایش داده شده و بالعکس شرارت‌های دشمنان که زنجیروار به هم پیوسته‌اند نیز بی‌انتها می‌باشند که سرانجام محکوم به فنایند. قهرمانان و نقطهٔ مقابل آن‌ها از قدرت بدنی کاملی برخوردارند و قادر به انجام اعمال خارق‌العاده‌ای هستند که ریشه در نیروی مبالغه‌آمیز آن‌ها دارد.

در نهایت، اشعار حماسی به دلیل حضور مداوم گفت‌وگوهای بین شخصیت‌های داستان که همواره نیز به اول شخص صحبت می‌کنند، دارای ویژگی شخصی و دراماتیک‌اند. بنابراین مردم در تماس مستقیم با قهرمانانی‌اند که شرح حال زندگی خود را، خود تعریف می‌کنند. بدین ترتیب اهمیت حماسه در اشعار حماسی محرز است؛ بنابراین هر عنصر توصیفی که در رابطه با جبهه و نبرد نباشد زائده بوده و در نتیجه در تجزیهٔ دقیق روانی و مطالعات احساسات جایی ندارند، مگر این که در رابطه مستقیم با وقایع داستان باشند.

بیشتر اشعار حماسی به صورت تک‌خوانی و همراهی یک ساز زهی(چنگ، سه تار، سنتور، عود، سیتار،...) خوانده می‌شد. اطلاعات اندکی دربارهٔ خوانندگان اشعار حماسی وجود دارد و تنها اطلاعات موجود به واسطهٔ افرادی که هنوز به خواندن اینگونه از اشعار نقلی اشتغال دارند به دست ما رسیده است. بر طبق شواهد موجود نقالان (چامه سرا، شاعر حماسی،...) گلچینی از موضوعات حماسی را با ساختار نقلی آن حفظ می‌کرد و سپس در بین مردم می‌خواندند که با کیفیت نقلی، رابطهٔ مستقیم و تنگاتنگی با تعداد روایت‌های حفظ شده و تبحر نقال در بیان داشت. تعداد نقالان و داستان‌هایی که حفظ بودند بسیار محدود بود.

حماسهٔ مشهور کاستیل یکی از نمونه‌های بارز حضور ادبیات حماسی ایران پیش از حملهٔ اعراب به این شبه‌جزیره به شمار می‌رود و به گفتهٔ مایکل مک لاین دانشمند ایرلندی: «... اشعار مشهور حماسی کاستیلی که در ادبیات اسپانیا یگانه است، شایستگی آن را دارد که از زاویه‌های متفاوت مورد مطالعهٔ قرار گیرد. نزدیک‌ترین خاستگاه حماسه کاستیل مطمئناً سنت حماسی گوتیک است، لیکن این سنت در درون خود سهم بسیاری از عنصر ایرانی دارد...» (آلوارو ۲۳).

وی یادآور می‌شود که زبان عرب از هیچگونه سنت حماسی برخوردار نیست و عرب‌ها و زبان عربی نمی‌توانند به منزلهٔ واسطه‌ای میان سنت حماسی ایران و سنت کهن و قدیم کاستیلی نگریسته شوند. بنابراین همه عنصرهای ارزشمند را باید در بیرون از سنت عرب، یعنی در الهام‌های ایرانی، سلتی، گوتیگ و پرووانسی جست و جو کرد.

یک قرن پیش الیاس ترز Elias Terés محقق اسپانیایی نوشت: «مردم اندلس برای اشعار و نوشته‌های خود احترام زیادی قائل نبودند و به همین دلیل، هیچ‌گاه دیوان شعر و یا جُنگ اشعاری در این سرزمین بوجود نیامد. تنها جُنگ اشعاری که وجود دارد، متعلق به ابن فرج

شاعر اهل خائن است بنام الحدائق که بر اساس کتاب *گل‌ها*[۱] اثر ابن داود اصفهانی سخنور ایرانی تدوین شده است. این مجموعه اشعار نخستین کوششی است که در این زمینه در اندلس به عنوان واکنشی در برابر رونق ادبی شرق انجام گرفته است» (*تاریخ حکومت مسلمین در اروپا* ۹۱).

هانری پرز اسلام شناس معاصر فرانسوی تأکید می‌کند که «شاعران اندلسی خیلی اصیل نبودند و غالبا رو به شرق و شاعران آن ها چون صنوبری، شیف رازی و مهیار دیلمی (سه شاعر ایرانی قرن چهارم هجری و سراینده اشعار به زبان عربی) داشتند و بیهوده است تأکید کنیم که شعر آن‌ها به گونه‌ای غیرمستقیم ازایران الهام گرفته است». (همانجا).

کلمات و اصطلاحات کاملاً ایرانی در شعر اندلس به صورت مستقیم و گاه به صورت انحرافی حضور دارند: گیلاس بلورین برای نوشیدن شراب Yam نامیده می‌شود و محور رباعیات خیام است، فلوت ney برای همراهی موسیقی از اشعار ایرانی به عاریت گرفته شده‌اند و توصیف ابن حزیم Ibn Hazim در کتاب *طوق الحمامه* (گردن‌بند کبوتر) از پروانه‌ای که در شعله شمع محبوب خود بال می‌سوزاند. همه از این موضوع سنتی شعر پارسی است.

مقایسهٔ ابن متزس Ibn Motazis از هلال ماه در آسمان با داس نقره‌ای که گل‌های نرگس را در یک دشت پرگل خرمن می‌کند، یادآور غزل مشهور حافظ است که با تصویر داس هلال ماه و درویدن کشتزار گندم آغاز می‌شود. یا قطعه عشقی و عاطفی ابن امیر Ibn Amir شاعر گرانادایی قرن ١٦ در اثر خود به نام *Cancionero de Abenamar* که در آن از زبان Juan el rey خوان ال ری می‌گوید: «گرانادا اگر تو مایل به وصلت با من شوی کوردوبا و سویلا را به جهیزیه به تو هدیه خواهم کرد.» (خوان ورنت ۳۰۸). که یادآور غزل مشهور حافظ: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

میان شعر باده‌گسارانه اندلس و شعر ابیغوری که غرب آن را از طریق رباعیات خیام می‌شناسد، شباهت حیرت‌آوری وجود دارد. در اغلب موارد می‌توان گفت که موضوعاتی یکسان به گونه‌ای مشابه در دو زبان متفاوت بیان شده‌اند. اشعار آرسیپرسته د هیتا شاعر قرن سیزدهم اسپانیا از نمونه‌های بارز این تشابه است:

Virgen, del cielo Reina,

۱- کتاب *گل‌ها*: کتاب الزَهَره برگزیده‌هایی است دربارهٔ «عشق پاک» به صورت شعر که در اروپا به تروبارکلوس Trobarclus معروف است.

E del mundo melecina,
Quisiéramos oír muy dina,
Que de tus gozos aína
(Angel del Rio:5, 1954)

گاه در گستاخی خیام‌وار با هم رقابت می‌کنند: شعر المطرف عبدالرحمن الاوسط یکی از آخرین امویان اندلس می‌گوید: «من زندگیم را میان صورت‌های زیبا و باده‌نوشان بزرگ فرسوده‌ام. نه هیچ شبی و نه هیچ سپیده دمی را بی‌جام باده به دست گذرانده ام. شب‌هایم را، در سرور و هستی به بیداری می‌گذرانم که مرا در وقت صبح از شنیدن صدای موذن که بانگ «حی علی الفلاح» سر می‌دهد معاف می‌دارد (خوان ورنت ۳۰۸).

شعر ابونواس Abu novas توسط یک علامه اهل کوردوبا موسوم به عباس ابن ناصع (ف ۸۸٤) که عبدالرحمن دوم او را مأمور آوردن کتاب به اندلس کرده بود و وی به شرق مسلمان سفر کرد وارد اندلس شد. وی با ابونواس در بغداد آشنا شد و با مکتب شعری او انس گرفت و بعد از بازگشت به اسپانیا «شعر نو» شاعر بزرگ شرق را به اندلس شناساند. به این ترتیب یکی از بزرگترین دروازه‌های اندلس به روی فرهنگ ایران گشوده شد که شعر ابونواس هم در مضمون و هم در شکل، سخت آمیخته با آن بود و در آن تعداد کلمات فارسی و عربی با هم برابر بودند. به گفتهٔ شجاع‌الدین شفا «عنصر باده‌نوشی در ادبیات ایران تا قرن ١٤ به ما کمک می‌کند تا جایگاه تمدن ایرانی را در آثار ابونواس از طریق او در سراسر شعر عرب دریابیم». (٣٤).

نقش گسترهٔ ترجمه در تبادلات ادبی فارسی- اسپانیایی

یکی از ابعاد پیچیده در مطالعهٔ ادبیات تطبیقی اسپانیا ارتباط آن با گستره ترجمه است. چرا که از همان ابتدای امر ادبیات تطبیقی و ترجمه به عنوان دو عنصر لازم و ملزوم در کنار هم قرار داشتند از یک سو ترجمه به عنوان یک ابزار اجتناب‌ناپذیر در حیطهٔ معرفی و شناخت و نیز ایجاد ارتباط بین دو دنیای منفک از هم به شمار می‌رفت و ادبیات تطبیقی نیز به نوبهٔ خود برای مطالعهٔ مشکلات بر سر راه ترجمه به کار می‌رفت. اگر چه ادبیات جهانی به گسترهٔ ترجمه به عنوان ابزاری در جهت معرفی خود نگاه می‌کردند، ولی ادبیات تطبیقی باعث ایجاد ارتباط یا برخورد فرهنگ‌های مختلف و نقشی که ترجمه در این میان بازی می‌کرد شد، و بیان می‌شود:

«ارتباط نزدیک و تنگاتنگ ترجمه و ادبیات تطبیقی هیچگاه از دید یک مقایسه‌گر ادبیات به دورنمانده.» (لوفور ٦٥)

نقش ترجمه در ایجاد ادبیات تطبیقی در اسپانیا بسیار حائز اهمیت است، چرا که اولین مدرسه عالی ترجمه در قرن دوازدهم در شهر تولدو (۳۰ کیلومتری مادرید) توسط آلفونسوی دهم، پادشاه اسپانیا تأسیس شد و هدف از تأسیس این مدرسه ترجمهٔ آثار شرقی (از زبان عربی، عبری، فارسی، ...) در زمینه‌های مختلف به زبان لاتین بود. این امر ضمن این که ترویج آثار کشورهای اسلامی و همینطور ایرانی در اسپانیا و اروپا شد، زمینهٔ مطالعات تطبیقی آثار را نیز فراهم ساخت. البته بعد از خروج اعراب از این سرزمین، (قرن ١٤) اسپانیایی‌ها دیگر علاقه‌ای به شنیدن نام عرب نداشتند و اگرچه فرهنگ عربی اسلامی در تاروپود کشورشان رخنه کرده بود، بر حس ملی‌گرایی‌شان بسیار پافشاری می‌کردند و این پافشاری به حدی بود که سعی در زدودن آثار عربی از ادبیات خود نمودند و در نتیجه خلایی در ادبیات خود احساس کردند در این دوره *کمدی الهی* دانته بر سر زبان‌ها بود و همین امر باعث شد تا ادبیات اسپانیا که از نظر زبانی و فرهنگی تشبهاتی با زبان ایتالیایی داشت، به آن سمت متمایل شود، اما بعد از گذشت دوره‌ای، متوجه شد که بایستی به ادبیات مدرن دیگر کشورها نیز توجه شود.

بنابراین با مطالعه‌ای پیرامون ادبیات اسپانیا، می‌توان شاهد تأثیرپذیری نویسندگان اسپانیایی از آثار شرقی و غربی بود. از طریق ترجمه‌های بسیاری که ابتدا در مدرسه ترجمه تولدو انجام شد و سپس با توجه به نگاهشان به ادبیات اروپا، می‌توان تأثیر ادبیات عرب و ایرانی را در سال‌های آغازین پیدایش ادبیات اسپانیا را یافت، ولی باید اذعان داشت که مترجمان کمتر به ترجمه آثار ادبی یا هنری رغبت نشان می‌دادند و بیشتر به ترجمهٔ کتب علمی و فلسفی گرایش داشتند. دو منبع اصلی کار آن‌ها یونان و ایران بود که حتی برای ترجمه آثار یونانی از آثاری که در جندی شاپور موجود بود و بر اساس اصل یونانی آن‌ها ترجمه شده بود، استفاده می‌کردند و در همین راستا آثاری از مؤلفان ایرانی نظیر خوارزمی، رازی، ابن سینا، فرغانی، غزالی و فارابی به این زبان توسط مترجمان مدرسهٔ تولدو ترجمه شدند.

با گذشت زمان، بسیاری از پژوهشگران سعی در کشف شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان آثار اسپانیایی با آثار عربی و ایرانی و همینطور اروپایی داشتند که همین امر منجر به انجام مطالعاتی تطبیقی شد که هنوز هم ادامه دارد. این پژوهشگران سعی در پیدا کردن روابط میان ادبیات اسپانیا با ادبیات شرقی و غربی داشتند که مطالعات بسیاری نیز در این زمینه صورت

گرفته است. تحقیقات خوان برنت از این نوع مطالعات است که طی آن سعی در بـارز نمـودن نقش و تأثیر ادبیات عربی و اشعار ایرانی در ادبیات و زبان اسپانیای آن دوره نموده است.

اندلس از همهٔ جهات پیشرفته‌ترین و متمدن‌ترین مملکت اروپای غربی بود و با این همـه نباید به خطا این شکوفایی فرهنگی را به حساب اعراب گذاشت که هرگز خود تمدن ویـژه‌ای نداشتند، آن‌ها این شایستگی را داشتند که عامل ارتباط میان اسپانیا و خاور نزدیک باشند، هنـر موسوم به اسپانیایی- عربی الهام گرفته از ایران و بیزانس است که هر دو نماینـدهٔ تمـدن‌هـایی واقعاً اصیل بودند. ژاک شاستوئه (*Cultura Hispánica en oriente y occidente*)

لاتینی شدن دوبارهٔ ادبیات اسپانیا پس از خروج مسلمانان از این کشور، بدون شک یکـی از مهمترین انگیزه‌های جداسازی زبان اسپانیایی از زبان عربی و فارسی به شمار مـی‌رود. ولـی این مورد فقط در مقولهٔ زبان مشاهده می‌شود، چرا که در مبحث ادبیات، به دلیـل پیـشینهٔ ادبـی عربی- فارسی به ویژه در مقولهٔ شعر و وزن و قافیه، زبان اسپانیایی همچنان برگرفته‌های خـود را از این دو زبان حفظ کرده است. روند لاتینی شدن فقط در بخش زبانی تأثیرگذار بوده است. لاتینی شدن ادبیات به صورت بازسازی و ترمیم ادبیات لاتین پیش از اعراب مطرح شده اسـت (راینر ۲۰۰۲).

«از این ایرانیان در حیرتم که هزار سال سلطنت کردند، بی‌آن‌که یک روز به ما نیاز داشـته باشند، در حالی که ما در طول صد سالی که از حکومتمان می‌گذرد حتی یک روز نتوانـسته‌ایـم از آن‌ها بی‌نیاز شویم» (خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک ۷۱۵).

نتیجه

علیرغم پیشرفت‌هایی که در زمینهٔ ادبیات تطبیقی صورت گرفته، هنوز به درستی و یـا بـا صراحت نمی‌توان توضیح داد که چرا الگویی خاص در یـک مقطـع زمـانی خاصـی بـه‌وجـود می‌آید و گسترش می‌یابد و یا برعکس، از اهمیت می‌افتد و از بین می‌رود. به ویـژه زمـانی کـه صحبت از الگویی خاص در دورهٔ تاریک قرون وسطی می‌شود که متأسفانه دورانـی اسـت کـه ادبیات اسپانیایی به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی کشور اسپانیا، آنچنان دستخوش دگرگونی‌هـای سیاسی، اجتماعی و زبانی، گسترده‌ای شد که در بسیاری از موارد باید به شواهد موجود بـسنده کرد، با این یادآوری که گاهی اوقات حتی این شواهد نیز در دسترس نیستند.

در مجموع می‌توان گفت همان فاکتورهایی که در تاریخچهٔ پیدایش زبان‌ها نقش داشـتند، در این مورد خاص نیز صادقند. الگوهایی که در یک برهه از زمان متـداول بودنـد، نـسبت بـه

الگوهای دیگر مزیت‌هایی دارند. این متداول بودن آن‌ها برگرفته از یک نیاز جانشینی و یا هم‌نشینی بوده، ضمن این که باید نام خاصی نیز برای آن گزید.

با توجه به نبود اطلاعات لازم و جامعی در زمینهٔ چگونگی تأثیر ادبیات دیگر زبان‌ها بر ادبیات زبان اسپانیایی به جز لاتین که ریشهٔ این زبان محسوب می‌شود، شامل یکی از فاکتورهای تأثیرگذار بوده‌اند و این که ارتباط ادبیات آن زبان با این زبان چگونه بوده، خلاء اطلاعاتی موجود است که در این زمینه به هنگام تطبیق و یا مقایسهٔ ادبیات دو کشور مانع از تحلیل درست عامل‌های تأثیرگذار می‌شود. ولی با توجه به مطالعاتی که انجام شده، پایهٔ تأثیرپذیری ادبیات اسپانیا از ادبیات فارسی زبان به ویژه در زمینه شعر و صنایع ادبی قوی‌تراست اگر چه این تأثیر پذیری نظیر ادبیات عربی و یا ایتالیایی، تعیین کننده نبوده، ولی در بسیاری از موارد همانطور که در سطرهای بالا نشان داده شد اشعار اسپانیایی زبان آن زمان بیشترین تأثیر را از ادبیات فارسی داشته‌اند نظیر ابیاتی که شاعر اندلسی در مدح ساراگوسا یکی از شهرهای اسپانیایی سروده که ناخودآگاه شعر رودکی دربارهٔ بخارا را در ذهن خواننده تداعی می‌کند که مواردی از این قبیل در ادبیات نظم اسپانیا به کرات دیده می‌شود. و بر این اساس می‌توان گفت که در این مورد خاص از ادبیات فارسی تأثیرپذیری بیشتری نسبت به دیگر ادبیات داشته است.

Bibliography

Alvar, C. (2004). *Breve historia de la literature española.* Alianza Editorial Madrid.

Bassnett; S. (1993). *Comparative Literature. A Critical Introduction*. Oxford-Cambridge (Estados Unidos): Blackwell.

Del Rio, A. (1954). Antropología general de la literatura española. Dryden press: Nueva York.

Fletcher, J. (1974). "La crítica comparada. El acceso a través de la literatura comparada y de la historia intelectual", en Bradbury y Palmer, *Crítica contemporánea.* Madrid: Cátedra.

Garulo, T. (1998). *La literatura Árabe de Al-Andalus*. Hiperión.

Guillén, C. (1985). *Entre lo uno y lo diverso. Introducción a la literatura comparada*. Barcelona: Crítica.

Lefevere, A. (ed.). (1990). *Translation, History and Culture*. Londres-Nueva Cork: Cassell, p. 1-13.

Lefevere, A. "La literatura comparada y la traducción". En: VEGA, M. J. y CARBONELL, N. (ed.): *La literatura comparada: principios y métodos*. Madrid: Gredos, [1995]1998, p. 206-214.

Mclain. J. (2001). *Espoña e Ira'n*, Marciol pons, Barcelona.

Meregalli, F. (1989). *La literatura desde el punto de vista del receptor*. Ámsterdam-Atlanta: Rodopi.

Pegenaute, L. (ed.). (2001). *La traducción en la Edad de Plata*. Barcelona: PPU.

Pulidi, T. G. (2001)."Introducción: la literatura comparada en España". En: Pulidi Tirado, G. (ed.): *La literatura comparada: fundamentación teórica y aplicaciones*. Jaén: Universidad de Jaén, p. 11-29.

Remak, H. H. H. "La literatura comparada: definición y función". En: VEGA, M. J. y CARBONELL, N. (ed.): *La literatura comparada: principios y métodos*. Madrid: Gredos, [1961]1998, p. 89-99.

Shafa. S. (2005). *Los musulmanes andaluces*, publicación cientifica y Culturval.

Steiner, G. "Qué es literatura comparada?" En: *Pasión intacta. Ensayos 1978-1995* (trad. GUTIÉRREZ, M. y CASTEJÓN, E.). Madrid: Siruela, [1994]2001[3], p. 121-145. Villanueva, D. "Literatura comparada y teoría de la literatura". En: Villanueva, D. (coord.): *Curso de teoría de la literatura*. Madrid: Taurus, 1994, p. 99-127.

Villanueva, D. (2003). "Traducción, teoría y literatura comparada", Conferencia inaugural *II Simposio Internacional Traducción, Texto e Interferencias* (22-24 de octubre). Málaga: Universidad de Málaga.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی